

## نقد اثبات قیاس از آیات قرآن کریم توسط فخر رازی

□ محمد جاوید نظری\*

### چکیده

فخرالدین رازی یکی از بزرگان اهل سنت است که تلاش کرده با ادله متعددی از جمله برخی آیات قرآن حجیت قیاس را ثابت کند. او با استفاده از دو آیه از سوره نساء و یک آیه از سوره حجر بر حجیت قیاس استدلال کرده. ما در این تحقیق با ذکر آیات مورد نظر، استدلال فخر رازی را نیز ذکر کردیم و پس از آن به نقل و بیان نقدهای دیگران بر استدلال او پرداختیم و در اخیر نظر مختار را بیان کردیم.

کلیدواژه‌ها: قیاس، مفهوم اعتبار، فخر رازی، مفهوم رد، استنباط.

## مقدمه

در مسأله استنباط حکم شرعی یکی از اختلافات شیعه و اهل سنت در حجیت و عدم حجیت قیاس است. اهل سنت معتقد است قیاس می‌تواند به عنوان یکی از مصادر معتبر برای استخراج حکم شرعی قرار بگیرد. بارزترین و اولین شخصی که در میان عامه از قیاس سخن به میان آورد و برای حجیت آن دلیل اقامه کرد ابوحنیفه امام مذهب حنفی اهل سنت است (جناتی، ۱۳۶۸: ۷۱، ۷۲).. پس از او دیگر پیشوایان اهل سنت نیز به به دفاع از قیاس پرداخته و آن را در کنار سایر ادله قرار داده‌اند. امامان اهل بیت علیهم‌السلام از همان ابتدا با قیاس مخالفت کرده و در رد آن اقامه حجت نموده و آن را از ابتکارات شیطان می‌دانستند (کلینی، ۱۳۸۷: ۱/۱۴۸).. علمای شیعه هم با پیروی از اهل بیت علیهم‌السلام به مخالفت قیاس پرداخته‌اند تا آنجا که رد قیاس از شعارهای شیعه گردیده است. اما در مقابل، بزرگان اهل سنت بر حجیت آن اصرار کرده و تا آنجا پیش رفته‌اند که برخی از آنان برای حجیت آن ادعای اجماع کرده‌اند. فخر رازی می‌گوید: والذی نذهب إلیه وهو قول الجمهور من علماء الصحابة والتابعین أن القیاس حجة فی الشرع . لنا الكتاب والسنة والإجماع والمعقول (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲/۲۱۳).

وَأَمَّا الْقِسْمُ الرَّابِعُ (قیاس چهار نوع است: قیاس منصوص العلة، قیاس اولویت، قیاس مع تنقیح المناط و قیاس مستنبط العلة) (القیاس المستنبط العلة) فهو حجة فی نظر جمهور أهل السنة، خاصة أتباع أبي حنيفة، حيث يعتمدون على القیاس بشدة، ولكن أتباع مدرسة أهل البيت عليهم‌السلام ينكرون هذا النوع من القیاس ولا يرونه حجة، ومن أهل السنة أيضاً، النظام وأتباعه وجماعة الظاهرية (ابن حزم وداود و...) وبعض المعتزلة ك (جعفر بن حرب، جعفر بن مبشر ومحمد بن عبدالله الإسكافي) فهؤلاء ذهبوا إلى بطلان العمل بالقیاس (مکارم شیرازی، ناصر، بی‌تا: ۱/۱۹۰). در این نوشته به تبیین و نقد استدلال فخر رازی که با استفاده از برخی آیات قرآن، حجیت قیاس را از آن استظهار کرده، پرداخته خواهد شد.

## تعریف قیاس

واژه قیاس در لغت: عبارت از اندازه‌گیری یک چیزی با چیز دیگر مثل آن است.

لسان العرب: قاس الشيء بقيسه قيساً وقياساً واقتاسه. وقيسه إذا قدره على مثاله...  
والمقياس: المقدار (ابن منظور، ١٤١٤: ١٨٧/٦).

مجمع البحرين: الاصل في القياس التقدير، يقال قست الشيء بالشيء، قدرته على مثاله فانقاس. يقال للمقدار مقياس (الطريحي، بی تا: ٥٧٥/٢).

و در اصطلاح عبارت از تعدی حکم از یک موضوع به موضوع دیگر به جهت تشابهی که میان دو موضوع است.

آیت الله مکارم: عبارة عن تعدية الحكم من موضوع إلى موضوع آخر (مکارم الشیرازی، همان).

فخر رازی در المحصول خود دو تعریف برای قیاس بیان کرده که تعریف دوم را به صحت نزدیک می داند.

١- حمل معلوم علی معلوم فی إثبات حکم لهما، أو نفيه عنهما، بأمر جامع بينهما من إثبات حکم أو صفة أو نفيهما عنهما (فخر رازی، ١٤٢٠: ٢١٣/٢).

٢- أنه تحصيل حکم الأصل فی الفرع؛ لاشتباههما فی علة الحكم، عند المجتهد) و هو قریب (همان: ٢١٥).

### \* ارکان قیاس

برای قیاس ارکانی است که با وجود آنها قیاس صورت می گیرد

اصل: مقیس علیه

فرع: مقیس

حکم: که عبارت از حکمی است که از اصل به فرع سرایت داده می شود.

علة یا جامع: چیزی که جامع بین مقیس و مقیس علیه است و موجب قیاس حکم مقیس

با مقیس علیه می گردد (سبحانی، بی تا: ٤٣٥/٢).

### ١- أدله حجیت قیاس

#### آیه اول بر حجیت قیاس نساء ٥٩

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ

فَرَدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا  
(نساء: ۵۹).

## بیان استدلال

فخر رازی با این آیه به بیان زیر به استدلال بر حجیت قیاس می‌پردازد:

اعْلَمَنَّ قَوْلُهُ: (فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ) يَدُلُّ عِنْدَنَا عَلَى أَنَّ الْقِيَاسَ حُجَّةٌ، وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ أَنَّ قَوْلَهُ: (فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ) (إِمَّا أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ فَإِنْ اِخْتَلَفْتُمْ فِي شَيْءٍ حُكْمُهُ مَنْصُوصٌ عَلَيْهِ فِي الْكِتَابِ أَوْ السُّنَّةِ أَوْ الْإِجْمَاعِ، أَوْ الْمُرَادُ فَإِنْ اِخْتَلَفْتُمْ فِي شَيْءٍ حُكْمُهُ غَيْرُ مَنْصُوصٍ عَلَيْهِ فِي شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الثَّلَاثَةِ، وَالْأَوَّلُ بَاطِلٌ لِأَنَّ عَلَى ذَلِكَ التَّقْدِيرِ وَجَبَ عَلَيْهِ طَاعَتُهُ فَكَانَ ذَلِكَ دَاخِلًا تَحْتَ قَوْلِهِ: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) وَحِينَئِذٍ يَصِيرُ قَوْلُهُ: (فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ) إِعَادَةً لِعَيْنِ مَا مَضَى، وَإِنَّهُ غَيْرُ جَائِزٍ. وَإِذَا بَطَلَ هَذَا الْقِسْمُ تَعَيَّنَ الثَّانِي وَهُوَ أَنَّ الْمُرَادَ: فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ حُكْمُهُ غَيْرُ مَذْكُورٍ فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَالْإِجْمَاعِ، وَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ لَمْ يَكُنِ الْمُرَادُ مِنْ قَوْلِهِ: فَرَدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ طَلَبَ حُكْمِهِ مِنْ نُصُوصِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ. فَوَجَبَ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ رَدُّ حُكْمِهِ إِلَى الْأَحْكَامِ الْمَنْصُوصَةِ فِي الْوَقَائِعِ الْمُسَابِهَةِ لَهُ، وَذَلِكَ هُوَ الْقِيَاسُ، فَثَبَّتَ أَنَّ الْآيَةَ دَالَّةٌ عَلَى الْأَمْرِ بِالْقِيَاسِ (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۰ / ۱۱۴).

او با استفاده از برهان سبر و تقسیم امر را به اینجا منتهی می‌کند که فقره: فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرَدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ... به این معناست که استخراج آن دسته از احکام شرعی که در قرآن و سنت و اجماع نیست به ناچار باید از احکام وقائع مشابه آن که در این سه منبع تصریح شده به دست آید، و این همان قیاس است.

## نقد استدلال

### نقد اول: آیت الله سبحانی:

اولاً: رد به سوی خدا و رسولش به دو گونه تحقق می‌یابد: یا این که به خدا و پیامبر او رجوع کنیم و حکم واقعه مورد نظر را بپرسیم فاسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (نحل: ۴۳). و یا به ضوابط کلی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن را بیان کرده مراجعه کنیم. مثلاً اگر شک کردیم که

آیا شروطی را که متعاقدین در عقد ذکر می‌کنند لازم‌الاتباع است یا نه به قانون کلی که پیامبر در باب شروط فرموده رجوع می‌کنیم: *إنَّ المسلمین عند شروطهم* (حرعاملی، ۱۴۰۹: ۱۶/۱۸). با استفاده از این حدیث کلی به دست می‌آوریم که شروط حلال مومنین لازم‌الاجرا است.

میان رد به کتاب خدا و سنت رسول ﷺ و رجوع به قیاس نسبتی نیست. چرا که قیاس (ما لا نص فیهِ) به (ما نص فیهِ) بخاطر این که اصل و فرع در مورد یا مواردی اشتراک دارند و گمان کنیم و یا احتمال دهیم این اشتراک علت برای حکم اصل شده، رد به کتاب خدا و سنت رسول او نیست. علت معتبر باید منصوصه باشد نه این که به طریقی از کلام آنها استنباط شود.

**ثانیا:** آیه در مورد نزاع و مخاصمه نازل شده که دستور داده برای رفع آن به کتاب خدا و سنت رسول ﷺ مراجعه کنند. روشن است که با قیاس ظنی نمی‌توان نزاعی را فیصله داد بلکه مراجعه به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ است که نزاع و خصومت را [برای کسانی که ایمان به آن دو دارند] پایان می‌دهد.

به همین جهت است که فتاوی علمای قائل به حجیت قیاس تفاوت دارد چرا که برخی برای عمل به قیاس به وجود شرایطی معتقدند که برخی دیگر نیستند (فیه نظر: چرا که در بین علمای طرفدار حجیت خبر واحد که طریق ظنی است).

**ثالثا:** مورد آیه، نزاع است. بر فرض اگر از آیه، حجیت قیاس در باب تحاکم ثابت گردد تعمیم آن به باب افتاء نیاز به دلیل دارد. اگر بخواهیم با قیاس ثابت کنیم که دلالت آیه در مورد افتاء هم حجیت دارد دور پیش می‌آید. چرا که حجیت آیه در مورد فتوا متوقف بر حجیت قیاس است و در حالی که مفروض، توقف حجیت قیاس بر دلالت آیه است (سبحانی، ۱۴۲۳: ۱۴۵۶/۲ تا ۴۵۸).

### نقد دوم: آیه‌الله حکیم:

أ: دلالت این آیه بر حجیت قیاس متوقف بر این است که قیاس ظنی رد به سوی خدا و رسول باشد در حالی که مورد نزاع همین جا است که قیاس ظنی رد محسوب می‌شود یا نه. لذا برای این که اثبات گردد قیاس ظنی رد است یا خیر به ازین قبیل آیات نیاز داریم.

معیار برای رد بودن و نبودن قیاس قیام دلیل است. حال اگر با همین آیه بخوانیم رد بودن قیاس را ثابت کنیم مستلزم دور است به این بیان که دلالت آیه بر حجیت قیاس ظنی موقوف

بر رد بودن آن است و رد بودن قیاس متوقف بر دلالت آیه بر حجیت قیاس است. بدیهی است که قضیه موضوع خود را ثابت نمی‌کند. [به بیان دیگر قضیه حکم‌ساز است نه موضوع‌ساز] اگر دلیل بر رد بودن قیاس غیر این آیه باشد کلام به حجیت آن دلیل منتقل می‌شود و در صورت دلالت آن دلیل دیگر نیازی نیست برای استدلال بر حجیت قیاس به این آیه تمسک بجوئیم.

ب: با صرف نظر از اشکال قبلی باید گفت که آیه درباره لزوم رجوع به خدا و رسول در هنگام ایجاد نزاع و اختلاف است. این کتاب و سنت است که عادتاً نزاع و اختلاف را بر طرف می‌سازد نه قیاس ظنی. اعظم از صحابه و علمای اهل سنت را می‌بینیم که با وجود اعتقاد به حجیت قیاس در فتاوی خود اختلاف دارند.

ج: اگر اشکال مذکور را نیز همچون اشکال قبلی نادیده بگیریم باز هم آیه بر حجیت بی‌قید و شرط قیاس دلالت ندارد چرا که مورد آیه تنازع و تخصیص است، و گسترش و تعمیم آن در محدوده فتوا و عمل شخصی در صورتی تمام است که از راه برهان سبر و تقسیم و طریق دیگری پیش برویم. حال، ظهور آیه شریفه در حجیت مطلق قیاس متوقف بر حجیت قیاس است (چرا که از راه خود قیاس، حکم حجیت قیاس در باب تنازع [اصل] را به باب فتوا [فرع] تسری می‌دهیم). در حالی که حجیت خود قیاس متوقف بر دلالت آیه بر آن است. و لازمه این سخن دور [باطل] است (حکیم، بی‌تا: ۱/ ۳۳۲).  
**نظر قرطبی** در تفسیر آیه ردّ این است که مراد از فَرْدُوهُ، عبارت از رد حکم محل نزاع به کتاب خدا یا به رسول خدا (ﷺ) با سوال کردن از ایشان در زمان حیات و یا نظر به سنت او بعد از وفات ایشان است (قرطبی، ۱۳۸۴: ۵/ ۲۶۱).

### نقد محقق

فخر رازی میگوید اگر (فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ) را به معنای ارجاع موضوعات مورد نزاع به قرآن و سنت بدانیم این جمله به معنای جمله قبلی است که خداوند فرمود: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ). در این صورت، اعاده عین ما مضی و تکرار جمله قبل لازم آمده که جایز نیست.  
 باید در جواب فخر رازی بگوئیم:

اولا: چه اشکالی دارد مولای حکیم کلام خود را به جهت اغراض عقلایی تکرار کند؟  
 ثانيا: ( فَإِنْ تَنَارَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ ) - بر فرض تکرار که گفتیم بخاطر  
 غرض عقلایی بی اشکال است - عین جمله قبلی نیست بلکه به یک بیان دیگر آمده.  
 ثالثا: ظهور آیه این را می‌رساند که خدای متعال پس از دستور به اطاعت از خدا و رسول و  
 اولوالامر فرعی از این اطاعت را بیان نموده، به این بیان که پس اگر در چیزی نزاع کردید به  
 خدا و رسول او مراجعه کنید.

### آیه دوم بر حجیت قیاس نساء ۸۳

وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتَهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا (نساء: ۸۳).

### بیان استدلال

دَلَّتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى أَنَّ الْقِيَّاسَ حُجَّةٌ فِي الشَّرْعِ، وَذَلِكَ لِأَنَّ قَوْلَهُ: الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ صِفَةٌ لِأُولِي الْأَمْرِ، وَقَدْ أَوْجَبَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى الَّذِينَ يَجِبُهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَنْ يَرْجِعُوا فِي مَعْرِفَتِهِ إِلَيْهِمْ، وَلَا يَخْلُوا إِمَّا أَنْ يَرْجِعُوا إِلَيْهِمْ فِي مَعْرِفَةِ هَذِهِ الْوَقَائِعِ مَعَ حُصُولِ النَّصِّ فِيهَا، أَوْ لَا مَعَ حُصُولِ النَّصِّ فِيهَا، وَالْأَوَّلُ بَاطِلٌ، لِأَنَّ عَلَى هَذَا التَّقْدِيرِ لَا يَبْقَى الْإِسْتِنْبَاطُ لِأَنَّ مَنْ رَوَى النَّصَّ فِي وَاقِعَةٍ لَا يَقَالُ: أَنَّهُ اسْتَنْبَطَ الْحُكْمَ، فَتَبَيَّنَ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَ الْمُكَلَّفَ بِرَدِّ الْوَقَاعَةِ إِلَى مَنْ يَسْتَنْبِطُ الْحُكْمَ فِيهَا، وَلَوْ لَا أَنَّ الْإِسْتِنْبَاطَ حُجَّةٌ لَمَا أَمَرَ الْمُكَلَّفَ بِذَلِكَ، فَتَبَيَّنَ أَنَّ الْإِسْتِنْبَاطَ حُجَّةٌ، وَالْقِيَّاسُ إِمَّا اسْتِنْبَاطٌ أَوْ دَاخِلٌ فِيهِ، فَوَجَبَ أَنْ يَكُونَ حُجَّةً (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۰/۱۵۴).

فخر رازی می‌گوید: در این آیه (الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ) صفت برای اولی الامر است. خداوند دستور داده اگر امری برای مسلمانان پیش آمد به رسول خدا و اولی الامر رجوع کنند تا آنان برای آنها قضیه را روشن کنند. رجوع به اولی الامر که صفت مستنبط را دارند برای فهمیدن مسائلی که درباره آن نص داریم باطل است چرا که با وجود نص برای استنباط جایی نمی‌ماند... پس اثبات می‌شود که خداوند مکلف را در مورد مسائلی که نصی وجود ندارد به استنباط کننده ارجاع داده. اگر استنباط حجیت نداشته بود نباید خداوند مکلف را به آن امر

می‌کرد. قیاس مورد نزاع یا همان استنباط است یا داخل بحث استنباط است. در هر صورت عمل به قیاس صحیح است.

### نقد استلال

درباره دلالت این آیه بر حجیت قیاس نیز، نقدهایی وارد است که به نقل چند مورد از آن بسنده می‌کنیم:

### نقد اول: علامه طباطبایی

وأما القول بأن أولى الأمر هم العلماء فعدم مناسبتة للآية أظهر، إذ العلماء وهم يومئذ المحدثون والفقهاء والقراء والمتكلمون في أصول الدين، إنما خبرتهم في الفقه والحديث ونحو ذلك، ومورد قوله وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ هي الأخبار التي لها أعراق سياسية ترتبط بأطراف شتى ربما أفضى قبولها أو ردها أو الإهمال فيها من المفساد الحيوية والمضار الاجتماعية إلى ما يمكن أن لا يستصلح بأى مصلح آخر، أو يبطل مساعى أمة فى طريق سعادتها، أو يذهب بسؤددهم ويضرب بالذل والمسكنة والقتل والأسر عليهم، وأى خبرة للعلماء من حيث إنهم محدثون أو فقهاء أو قراء أو نحوهم فى هذه القضايا حتى يأمر الله سبحانه بارجاعها وردها إليهم؟ وأى رجاء فى حل أمثال هذه المشكلات بأيديهم (طباطبایی، بی تا: ۲۳/۵).

نظر علامه این است که مورد آیه درباره موضوعات و مطالب سیاسی و اجتماعی است که چه بسا پذیرش یا رد و یا اهمال در آن تبعات سختی را برای جامعه به بار آورد که قابل جبران نباشد.... حال، میان عالمان دین از آن جهت که فقیه و محدث و... هستند و مسائل مهم سیاسی چه نسبتی است که خدا مردم را در این مسائل به عالمان ارجاع دهد؟ در نتیجه مراد از اولی الامر عالمان و فقیهان نیستند تا ادعا شود باید مردم برای فهم مسائل به آنان مراجعه کنند و آنان نیز از طریق استنباط حکم شرعی آن را به دست آورند و از این راه حجیت قیاس ثابت شود.

### نقد دوم: آیت‌الله سبحانی

وأما من هم «أولى الأمر» فى زمن نزول الآية، فلسنا بصدد بيانه، وعلى أى حال لا صلة للآية بالقياس أبداً، بل هدف الآية الإشارة إلى أنّ واجب المسلمين إذا بلغهم خير عن سرايا رسول

الله من أمن أو خوف أو سلامة وخلل، هو عدم إذاعة ما سمعوه، وردّه إلى أولى الأمر الذين يستخرجون صحّة أو سقم ما وصل إليهم من الخبر بفتنتهم وتجاربههم، وهل تجويز الاستنباط في المسائل السياسية بالقرائن يكون دليلاً على جواز استنباط الأحكام الشرعية بالقياس؟ (سبحاني، همان: ۲/ ۴۵۹).

... مراد آیه این است که هرگاه خبری مرتبط با لشکریان پیامبر اسلام (p) از نظر آرامش یا خوف یا سلامت یا خلل، به آنان رسید، بر آنان واجب است که خبر را میان مردم پخش نکنند بلکه آن را به اولی الامر که توانایی و تجربه تفکیک اخبار صحیح را از جعلی دارند، رد کنند. آیا مجاز کردن استنباط مسائل سیاسی به کمک قرائن دلیل بر جواز استنباط احکام شرعی با قیاس است؟

### نقد محقق

با توجه به این که **اولا** مورد آیه، استنباط در مسائل سیاسی است و تسری و تعمیم آن به مسائل شرعی نیازمند مؤونه می باشد.

و **ثانیا** با توجه به اصل ( حرمة العمل بالظن الا ما بالدلیل ) باید برای حجیت هر ظنی اقامه دلیل شود. در نتیجه قیاس ظنی که برای اثبات حجیت خود از آیه فوق الذکر و هم خروج از اصل حرمت عمل به ظن به دلیل نیاز دارد. فخر رازی باید ثابت کند که با چه قرینه ای جواز استنباط مسائل سیاسی و اجتماعی را به استنباط ظنی مسائل شرعی تعمیم داده؟؟

### آیه سوم بر حجیت قیاس حجر (آیه ۲)

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَ قَدَّفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَ أَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ (حشر: ۲).

### بیان استدلال

وجه الاستدلال به:

أن الاعتبار مشتق من العبور وهو المرور يقال عبرت عليه وعبرت النهر والمعبر الموضع الذي يعبر عليه والمعبر السفينة التي يعبر فيها كأنها أداة العبور والعبرة الدمعة التي عبرت من الجفن وعبر الرؤيا وعبرها جاوزها إلى ما يلازمها فثبت بهذه الاستعمالات كون الاعتبار حقيقة في المجاوزة فوجب أن لا يكون حقيقة في غيرها دفعا للاشتراك والقياس عبور من حكم الأصل إلى حكم الفرع فكان داخلا تحت الأمر (فخر رازی، همان: ۲/۲۲۱).

فخر رازی با این استدلال که اعتبار از عبور گرفته شده و با توجه به استعمالات آن می‌توان گفت حقیقت در معنای مجاوزت و تجاوز (از یک مورد به ما یلازم آن) می‌باشد. اعتبار بخاطر اصل عدم اشتراک معنایی دیگری ندارد. قیاس هم به همین معناست یعنی عبور از حکم اصل به حکم فرع. در نتیجه فرع هم داخل امر قیاس خواهد شد.

### نقد استدلال

#### نقد اول: آیت‌الله مکارم

ایشان می‌گویند: اعتبار در این آیه به معنی عبرت و درس گرفتن از حوادث مشابه هم است. با توجه به مورد آیه هم می‌توان فهمید که آیه دلالت به این دارد که مسلمانان از وضعیت یهودیان عبرت بگیرند که چگونه خانه‌هایشان به دست خودشان و مومنان نابود شد و ارتباطی به بحث قیاس ندارد.

ولا يخفى ضعف الاستدلال بهذه الآية، لأنّ الاعتبار يعنى أخذ العبرة والدرس من الحوادث والوقائع المشابهة، وخاصة مع الأخذ بنظر الاعتبار أنّ هذه الآية تتحدّث عن مصير الكفّار من أهل الكتاب الذين أوقع الله الرعب في قلوبهم بحيث إنهم يخربون بيوتهم بأيديهم وأيدي المؤمنين كما تقول الآية، والقرآن هنا يوصي المسلمين بأخذ العبرة من هذه الحادثة، وهذا المطلوب لا يرتبط إطلاقاً بالقياس في الأحكام الفرعية للدين

#### نقد دوم: آیت‌الله سبحانی

اولاً: آیه جدای از این که واژه اعتبار به تجاوز ترجمه شود یا موعظه و پندگرفتن، در صدد بیان یک قانون الهی درباره ظالمان است. و اینکه کوچ اجباری بی‌نصیر و خراب کردن خانه‌های شان به دست خودشان و به دست مومنین کیفر اعمال مجرمانه آنان است... در این

مورد اصل متیقن و فرع مشکوکی وجود ندارد که حکم دوم از اول (به جهت تشابه اصل و فرع به هم) گرفته شود. ...

**ثانیا:** بر فرض اگر بگوئیم، آیه در صدد بیان این است که حکم موضوعی از حکم نظیر آن کشف می شود لکن مورد آن امور تکوینی است نه امور شرعی و احکام اعتباری. تعمیم دلالت آیه از امور تکوینی به شرعی به دلیل نیاز دارد. و قیاس نمی تواند دلیل آن شود چرا که مستلزم دور است.

**ثالثا:** اگر بر فرض بپذیریم که آیه در صدد مشروعیت بخشیدن قیاس در تشریح نیز است و حکم فرع از حکم اصل دانسته می شود البته در آن موردی که علت حکم موجود باشد بگونه‌های که اصل و فرع را همچون دو شاخه از یک اساس و ریشه قرار می دهد. لکن آن طریقه‌ای که از وجود علت کشف کند کجاست. از این جهت آیه ساکت است و چیزی نگفته. آیا مسلکی که کاشف از علت حکم اصل است عبارت از یکی از موارد زیر است؟

۱. نص شارع در کلام خود

۲. یا إجماع بر وحدت علت

۳. یا تنقیح مناط به حسب فهم عرف من کلام شارع

۴. یا تخریح مناط با استفاده از برهان سبر و تقسیم؟

چه بسا که آیه از این نظر ساکت است. در نتیجه با این آیه نمی توان بر حجیت قیاس استدلال کرد (سبحانی، همان: ۴۵۴/۲).

### پاسخ سوم: ابن حزم اندلسی

كيف يمكن أن يأمرنا الله تعالى في هذه الآية بالقياس في الدين، بصورة مبهمه ولا يبين أي توضيح في كيفية القياس ومن أين يكون؟ وما هو الشيء الذي يجب القياس عليه وشروطه وحدوده؟ (مكارم، همان: ۱۹۶/۱).

چگونه امکان پذیر است که خداوند متعال در این آیه ما را به قیاس در دین دستور دهد. اما توضیح ندهد که این قیاس مطلوب او چگونه است و چگونه به دست می آید؟ و مورد جاری شدن قیاس و حدود و شروط آن مورد را بیان نکرده است؟

## لازم به یادآوریست

در اصول ثابت شده که استعمال اعم از حقیقت و مجاز است یعنی استعمال یک لفظ در یک معنا به این معنا نیست که آن لفظ حقیقت در آن معنا دارد. پس نمی‌شود به صرف ادعای استعمال مشتقات اعتبار در معنای عبور و تجاوز وضع آن را هم بر آن معنا ثابت کنیم و سپس بگوئیم قیاس هم تجاوز از حکم اصل به فرع است.

همچنین، آن صیغه‌ای را که فخر رازی ادعا می‌کند به معنای تجاوز و عبور استعمال شده خود لفظ اعتبار نیست بلکه - بر فرض درستی ادعای استعمال - مشتقات آن است در حالی که بر اهل ادب پنهان نیست که یک کلمه با رفتن در ابواب مختلف معانی مختلفی می‌یابد.

## نتیجه

قیاس در مذهب امامیه مردود است و نمی‌تواند منبعی برای استنباط احکام شریعت باشد. آیاتی که فخر رازی برای اثبات حجیت قیاس شرعی از آن کمک گرفته بود بر ادعای او دلالت ندارد. چرا که در همه استدلال‌های او برای حجیت قیاس نقد و اشکال وارد است. مورد آیه اصلا درباره حکم شرعی نیست تا بتوان حجیت قیاس شرعی را ثابت کنیم. و تعمیم بی‌دلیل آن به قیاسی ظنی مورد نظر آنان بدون به دست آوردن علت و مناط حکم، قابل پذیرش نیست در حالی که خداوند از تبعیت ظن نهی فرموده. بماند که در مواردی برای اثبات حجیت قیاس از آیات ذکر شده باید به قیاس توسل بجوئیم که این همان دور باطل است.

کتابنامه

قرآن کریم.

ابن منظور الأنصارى الرويفعى، محمد بن مكرم بن على ابوالفضل جمال الدين، لسان العرب، دار صادر، بيروت، الثالثة، ١٤١٤ق.

جناتى، جاىگاه قياس در منابع اجتهاد، ١٣٦٨ش.

الحر العاملى، محمد بن الحسن، وسائل الشيعة، مؤسسة آل البيت عليه السلام، قم، الأولى، ١٤٠٩ق.  
الحكيم، السيد محمد تقى، اصول العامة للفقهاء المقارن، مؤسسة آل البيت للطباعة و النشر، قم، بى تا،

السبحانى، جعفر، الإنصاف فى مسائل دام فيها الخلاف، مؤسسة الإمام الصادق، قم، الأولى، ١٤٢٣ق.

الطباطبائى، سيد محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، منشورات اسماعيليان، قم، بى تا.  
الطريحي، الشيخ فخرالدين، مجمع البحرين، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، بى جا، بى تا.  
فخر الدين الرازى، أبو عبد الله محمد بن عمر بن الحسن بن الحسين التيمى الرازى، التفسير الكبير، دار إحياء التراث العربى، بيروت الثالثة، ١٤٢٠ق.

فخرالدين رازى، محمد بن عمر بن الحسن بن الحسين، المحصول فى علم الاصول، دارلكتب العلمية، بيروت، الأولى، ١٤٢٠ق.

القرطبى، محمد بن احمد بن أبى بكر، تفسير القرطبى، دار الكتب المصرية، القاهرة، الثانية، ١٣٨٤ق.

الكلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، دارالحديث، قم، الأولى، ١٣٨٧ش.

مكارم شيرازى، ناصر، موسوعة الفقه الاسلامى المقارن، قم، بى تا.